

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من ميباد بدین بوم ویر زنده یک تن ميباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - یازدهم می 2013

اصطلاحات عامیانه کابلی

(قسمت اول)

ترکیبات زیبای عامیانه کابلی

(بخش یازدهم)

از خوانندگان ارجمند پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" و بالخاصه از علاقه مندان این سلسله پوزش میخواهم که این قسمت را با تأخیری بسیار تقدیم میکنم. دلایل تأخیر هرچه بوده باشد، باید بگویم که مدت پسمان را جبران نمایم؛ و این تعهد را میسپارم. امیدوارم که باز بهانه ای "خودفریب" از قبیل "ای بسا آرزو که خاک شده" برایم نیابم.

در بخش دهم وقتی از "کامیاب و ناکام" سخن رفت، مُعادل آن را در فارسی ایران "قبول و رد" آورده بودم. دوستی عزیز یادداشتی فرستاد و تلویحاً تصریح فرمود که کلمه "ناکام و کامیاب" در فارسی ایران هم مورد استعمال دارد، ولو در ساحات دیگر. با تشکر از این تذکر دستانه آن ارجمند، میخواهم بر دید اولی خود از عرصه استعمال این دو لغت، تجدید نظر کرده و بگویم که وقتی این موضوع را مطرح کردم، به درجه اول موضوع درس و تحصیل و امتحان مد نظرم بود و ازین رو آن دو لغت و مُعادل آنها را در فارسی ایران آن طور آورده بودم، که بر گفته خود در همان ساحة خاص بازهم تأکید دارم. اما عرصه استعمال "کامیاب و ناکام" به درس و تحصیل و امتحان منحصر نمیباشد، بلکه ساحات وسیع دیگر زندگانی را نیز در بر میگیرد؛ ساحاتی را که

فارسی ایران نیز ازین دو کلمه به مانند دری ما، استفاده میکند. جهت امثال، شعری را که آن عزیز از "کارو" نقل کرده است، تقدیم میکنم:

به قاموس طبیعت بس که نام است ندانم "کام" را معنی کدام است
دل دیوانه میگوید به مستی که ناکامی حدیث نام کام است

در جاهای دیگر این سلسله باز هم به موضوع پرداخته خواهد شد.

همان دوست فاضل ضمن تلفون یادآوری ارزنده بر بخش هفتم این سلسله و در شرح لغات مربوط به "گشتن/گشتاندن" و خصوصاً "سُبُک گشتن" نموده و چیزهائی فرمودند. با تشکر از آن عزیز اینک شرح تکمیلی ذیل را ارائه میکنم:

در بخش هفتم ترکیب "سُبُک گشت" آمده بود که برای اسپ "سُبُکسیر و خوشفتار" استعمال میگردد. علاوه ازین "ترکیب وصفی"، ترکیب "سُبُک گشت" را بحیث فعل ماضی مطلق از مصدر مرکب "سبک گشتن" نیز میتوان دانست. و بهتر است موضوع اندک مشرحتر بیان گردد.

صفت "سُبُک" که نقطه مقابل "سنگین" و "گرنگ" (گران) است، هم در زمینه "وزن شیئی" ارائه میگردد و هم در مورد "حالت بدن" و "حیثیت و وقار" کسی. ترکیبات فعلی که با "سُبُک" و "گشتن/شدن" و "ساختن/کردن" ارتباط میگیرند:

"سُبُک گشتن/شدن" در دو مفهوم استعمال میشود. از بهر تمثیل بهتر، مثالهای ذیل را در صیغه مفرد غائب از فعل ماضی مطلق میدهم:

- "سبک گشت"؛ یعنی که "خیله گشت"، "بی وقار شد"، "از نظر مردم افتید و حیثیتش بر زمین خورد".

- "سبک گشت"؛ یعنی "تبش رفع گردید" و از ثقلتی که "تب" بر وجودش وارد کرده بود، فارغ شد.

سبک ساختن:

کاستن از وزن چیزی

کسی را سبک ساختن:

کسی را مورد تحقیر قرار دادن، بی وقار ساختن کسی

خود را سبک ساختن:

در دو معنی استعمال میشود:

- لباس خود را تبدیل کردن و در عوض لباس بیرون، لباس خانگی و سبک پوشیدن

- خود را نزد مردم بی وقار ساختن

خود را سُبُک سُبُک ساختن:

یعنی خود را خپله خپله ساختن - حالت تأکیدی "خود را سبک ساختن(در مفهوم دوم)

سر کسی را سبک ساختن:

در دو معنی استعمال میشود:

- مویهای کسی را کوتاه کردن

- از بین بردن و نابود ساختن کسی؛ یعنی سر کسی را از بدنش جدا کردن - مدلول کنائی

سُبُک/ گِرَنگ/ گِرَنگی/ سنگین:

"سبک" هم نقطه مقابل "گِرَنگ" است و هم نقطه مقابل "سنگین" و آن هم در ابعاد مختلفش:

- اگر موضوع "وزن" مطرح باشد، "سبک" متضاد "گِرَنگ" است. در شناخت تربوز و خربوزه همیشه گفته اند، که خربوزه رسیده گِرَنگ است و تربوز رسیده سبک.

- اگر مسأله بر سر "تمکین و وقار و حیثیت" باشد، "سبک" متضاد "سنگین" است؛ چنان که انسان یا آدم سبک و سنگین گویند. پس "سبک" یعنی "بی وقار، خپله و پوک". درین مفهوم "سبک و سنگین" هم بحیث "صفت" استعمال میشود و هم به حیث "قید":

- کارهای سبک، نشست و برخاس سنگین، ... - استعمال وصفی

- خود را سبک نساز، سنگین در جای بنشین، ... - افاده قیدی

"گِرَنگ" در اصل تلفظ عامیانه از "گِران" است، که مدلول خود را تغییر داده و به مفهوم کاملاً متفاوت از "گِران" استعمال میگردد. چنین تحول معنایی را که بر اثر تحریف و تغییر کلمات عاید میگردد، در زبان دری خود بسیار میبینیم. مثلاً:

- کلمه "ملاق" در اصل خود "مُعلَّق" بوده، که اسم مفعول از مصدر "تعَلِيق" (باب تفعیل) است و در مفهوم کاملاً متفاوت از "معلق" استعمال میشود.

- کلمه "مُغَلَّت" که اصلاً "مُقلَّد" بوده - اسم فاعل از مصدر "تقلید" (باب تفعیل) - ولی امروز هیچ کس "مغلت" را مُعادل "مقلد" نمیشمارد.

- کلمه "خَویدن" که اصلاً "خوابیدن" بوده است، امروز در دری ما مفهوم مستقل و کاملاً متفاوت از اصل خود را گرفته است.

از کلمه وصفی "گِرَنگ" اسم مصدر و یا اسم معنای "گِرَنگی" را نیز استخراج کرده و فراوان استعمال میکنند. مثلاً گویند:

گِرَنگی خوده سر مه ننداز!!!

(گِرَنگی خود را سر من نینداز!!!)

"گرنگی" یعنی "وزن، ثقلت". درین مفهوم خاص کلمه "زوره" را نیز استعمال میکنند، که منسوب به "زور" است. مثلاً اگر گوئیم "زوره خود را سر درس انداخت" یعنی ثقلت کار خود را سر درس انداخت.

سنگین:

صفت نسبی از "سنگ" است و چون وزن "سنگ" نسبت به بسا چیزها بیشتر است، کلمه "سنگین" مفهوم "وزین" یا "وزمین" (وزنین) را بخود گرفته است. "سنگین" را مجازاً در مفهوم "باوقار، با تمکین" استعمال میکنیم. مثل «سنگ در جای خود سنگین است.» مثال خوبی درین مورد است. در دری ما غالباً همین مفهوم مجازی را از لغت "سنگین" میگیریم، که هم در مفهوم وصفی و هم در مفهوم قید به کار برده میشود. مثلاً:

– رفتار سنگین، کارهای سنگین، لباس سنگین – صفت

– فلانی سنگین در جای خود نشست؛ سنگین نان خورد؛ درست سنگین گپ میزند – قید

و اندک اضافتی در مورد کلمه "گشتاندن":

کلمه "گشتاندن" و "گرداندن" را که مصدر مستخرج از اولی ست، در معنای "دور دادن" هم استعمال میکنند؛ مثلاً:

– "روی خود را گشتاندن"؛ یعنی "روی خود را دور دادن"؛ مثلاً "مره که دید روی خوده گشتاند(مرا که دید روی خود را گشتاند).

وقتی کودک چار پنج ساله بودم و با اطفال اسپبازی و گادیبازی میکردیم، این دوبیتی را بلند میخواندیم:

لاله گادیوان گادپته بگردان

شیرین جان میره پغمان سر کوی قومندان

این دوبیتی که در زبان عوام کابلی جاری و ساری بود و زنان آن را ضمن خواندنیهای خانگی همیشه میخواندند، آنقدر عام گشته بود که حتی از زبان اطفال خردسال هم شنیده میشد. این دوبیتی زیبا را باری از زبان مُفتدای کم مثال نواخوانی و سردهسته خوانندگان خوشخوان، استاد عبدالجلیل خلاند، هم به خاطر دارم، که با اندک جست و جو شاید در "یوتوب" پیدا شود.

چار/ چهار/ چل/ چهل:

"چار" مخفف "چهار" و "چل" مخفف "چهل" است. هر دو حالت اعتبار یکسان دارد، با وجودی که حالت دومی نسبت به مزایائی که دارد، تداول بیشتر پیدا کرده است. مطابق به نص علم زبان، زبان و خصوصاً زبان گفتار بر اختصار، سهولت افاده و اقتصادیت کلمات عنایت دارد و همیشه

میگوشد که کلمات را مطابق به همین اصل افاده نماید. ازینرو "چار و چل" بر اصل خود "چهار و چهل" رُجحان دارند و تداول عام این دو لغت در زبان دری افغانستان به همین صورت، خود مؤید ادعای من میباشد. البته ایرانیان حالت اصلی را این دو کلمه را در صورت مستقل بیشتر استعمال میکنند. اما وقتی پای ترکیبات با این دو عدد به میان آید، ایشان نیز "چار و چل" را مرجح میدانند. جهت امتثال، ترکیبات عام و خاص ذیل را پیش می‌گشتم:

- چارده معصوم، چاریار باصفاء، یا چار یار، چلتن، چلزینه، چلستون،
 - چار تکبیر، چارشنبه، چلچراغ، چلغوزه (اصلاً چلغوزه)، چلپایک، روز چل، چل شبانه روز، چله، چله خرد، چله کلان، درخت چله، چله گریز، چله نشستن، چله نشین، چله نشینی، و
- ضرب المثل "از چله چه گله؟؟؟" مثال خوبی در زمینه است.